



معرفی سبک زندگی متفاوت به مخاطب نوجوان!

■ فاطمه نفری

نقد کتاب «از دوازده انگشت نکبتی اش»

نویسنده: اعظم مهدوی

ناشر: هوپا

کتابخانه
سبک
شماره اول

کتاب، ماجرای فرار آوای سیزده ساله از خانه تنها سرپرستش یعنی عمه اوست. آوا فرار می‌کند که مادرش را پیدا کند و کنار او باشد؛ اما در عوض، با زنی آشنا و همراه می‌شود که آدمی خاص است. آنها باهم ماجراهای بسیاری

را پشت سر می‌گذارند تا در آخر که آوا نشانه‌هایی از مادرش یافته، تصمیم می‌گیرد کنار همان زنی که واقعاً دوستش دارد بماند و یک خانواده داشته باشد. طرح داستان، به ظاهر ساده است و نوجوان‌پسند؛ اما در حقیقت، از پلشتی‌های جهان واقعی سخن می‌گوید که انسان‌هایش از تنهایی و غربت فرار می‌کنند؛ از عقده‌های

دختر نوجوانی می‌گوید که به تمام دنیا بدبین است و از تمام آدم‌ها متنفر. او به زمین و زمان فحش می‌دهد؛ چون محبت واقعی یک مادر را نچشیده است. او جامعه پر از گرگ را به خانه‌ای که در آن محبت واقعی نچشیده، ترجیح می‌دهد و از دنیایش می‌گریزد تا شاید دنیای جدیدی را کشف کند. هرچند که دنیای این کتاب گاهی با رئالیسم

جامعه امروزی تضاد دارد و همه آدم‌هایی که در مسیر قهرمان ما قرار می‌گیرند، به نوعی فرشته‌اند، از خپل بگیر تا سعید، اما به هر روی، ما تنهایی این دختر را درک می‌کنیم و با او همراه می‌شویم.

آوا دختری هنجارشکن است. او تحصیل، خانواده و آبرویش را می‌گذارد و می‌رود و کم نیستند در جامعه ما از این موارد. هرچند که همه دخترهای فراری به اندازه آوا خوش اقبال نیستند که تمامی انسان‌هایی که در مسیرشان سبز می‌شوند، دستشان را بگیرند و کمکشان کنند؛ اما با همه اینها این کتاب، ارزش خواندن و وقت گذاشتن را دارد.

کتاب، شروع خوبی دارد؛ شروعی جذاب و گیرا که خواننده را در چنگ خود نگه می‌دارد تا ادامه کار را بخواند. زبان ساده و روان نیز به این آغاز خوب کمک می‌کند تا خواننده، راحت‌تر با داستان همراه شود. گاه از فحش‌ها و تگه‌ها بخندد، گاه تعجب کند و گاه متحیر شود.

اما اگر بخواهیم درباره درون مایه اصلی کار صحبت کنیم،

خانم اعظم مهدوی، با آگاهی، روی موضوعی امروزی - که دغدغه بسیاری از نوجوانان و جوانان است - دست می‌گذارد؛ فرار از خانه برای فرار از مشکلات؛ اما به راستی آیا این درست‌ترین کار است؟

امروزی بودن فضا و معضلات قهرمان داستان باز هم به جذب مخاطب کمک می‌کند و همزادپنداری او را در

خیلی لحظه‌ها برمی‌انگیزد؛ اما کنار تمام این حُسن‌ها اگر بخواهیم کمی ریزبینانه و از نگاه نقد به اثر بنگریم باید چند نکته را یادآور شویم:

۱. ورود شخصیت‌ها و همچنین حذف شخصیت‌ها در این داستان، کاملاً براساس تصادف است، نه منطقی داستانی. همیشه راحت‌ترین کار برای ورود شخصیت‌ها تصادف است و سخت‌ترین کار، ساختن یک قصه با منطقی داستانی. مثلاً در همان ابتدا خپل کاملاً تصادفی با دختر روبه‌رو می‌شود و دست بر قضا این همان زنی است که لیف‌ها را ده سال گذشته به مادر او فروخته است. آیا این تصادف، واقعاً دور از ذهن نیست؟ و یا آشنایی او با سعید نیز کاملاً تصادفی و دور از واقع است. در حالی که می‌شد در رفت و آمدها و به قول آوا ولگردی‌ها، چندبار سعید در مینی بوس پدرش با آنها مواجه شود و به بی‌مکانی آنها پی ببرد.

همچنین حذف آدم‌ها نیز همه براساس تصادف است. مرگ، آسان‌ترین تصادف برای حذف آدم‌هاست. پدر مرده است. شوهر عمه که اشاره‌ای به آن نمی‌شود، احتمالاً مرده است. پدر بزرگ و مادر بزرگ مرده‌اند.

۲. نثر: زبان اثر، بسیار پُراهمیت است. از روان بودن زبان گفتیم، اما ما با زبانی فاخر و به واقع، اصیل مواجه نیستیم؛ زبانی که به خواننده حداقل چند کلمه و یا ضرب‌المثل بیاموزد و به اندوخته‌های او بیفزاید. ما با فحش‌هایی

■ ■ در اشاره به زبان، ما با ضرب
المثل‌هایی کاملاً نامانوس
روبه‌رو می‌شویم که گاهی
به واقع بی‌ربط به نظر
می‌رسند. نمونه این مثل‌ها
را در دیالوگ‌های خپل بارها
می‌توان مشاهده کرد. ■ ■

بی‌نهایت طرفیم که هرچند نویسنده برای آنها توجیه مناسبی دارد و بخش عمده شخصیت‌پردازی آوا را با آنها انجام داده، اما به واقع گاهی افراط شده است. مثلاً در صفحه ۶۲ وقتی آنها را به سمت آنها می‌آید، آوا می‌گوید: «ان دماغویی به تمام معنا بود». ما قضاوت آوا را در مواردی مثل عمه می‌توانیم بپذیریم؛ اما نفرتی به

این اندازه از آدم‌ها به واقع خارج از واقعیت است. آن هم بدون هیچ‌گونه شناختی!

نظیر چنین مسائلی که گاهی خواننده را متعجب می‌کند، مثل اشاره به دزدی و عادی و موجه جلوه دادن آن توسط شخصیت‌ها، با اخلاق و سبک زندگی دینی کاملاً مغایر است. سوای این‌که مخاطب اثر، نوجوان است که ذهن خام او آماده بهره‌برداری از هر کار یا کلامی است. در اشاره به زبان، ما با ضرب‌المثل‌هایی کاملاً نامانوس روبه‌رو می‌شویم که گاهی به واقع بی‌ربط به نظر می‌رسند. نمونه این مثل‌ها را در دیالوگ‌های خپل بارها می‌توان مشاهده کرد. در حالی که جایگزینی چنین مثل‌هایی با مثل‌های زیبا و پُر معنا، کمک شایانی به نثر خواهد کرد.

۳. شخصیت‌پردازی: شخصیت‌ها خوب پرداخت شده‌اند، از مشخصات ظاهری تا نحوه سخن گفتن؛ اما گاهی زبان شخصیت‌ها آن قدر شبیه هم می‌شود که خواننده نمی‌تواند تشخیص بدهد خپل که یک پیرزن است، این دیالوگ را گفته، یا آوای سیزده ساله. توجه به این نکته، بسیار ضروری است که آدم‌ها جدای از سن و سال، هر یک به شیوه خود و با لحن خاص خود صحبت می‌کنند. این نکته، اهمیت به سزایی در ماندگار شدن شخصیت‌ها در ذهن خواننده دارد.

۴. نکته دیگری که ذهن خواننده حرفه‌ای را به شدت درگیر می‌کند، خوب بودن بیش از واقعیت بیشتر آدم‌های این



هرچند به واقع با در نظر گرفتن گروه سنی مخاطب، اصلاً چنین چیزی لزوم نداشت، نویسنده چنین آدمی را وارد داستان کرده تا به نفرت آوا از عمه بیفزاید، درحالی که آن مرد می‌توانست شوهرعمه‌اش باشد و به آوا همیشه به چشم یک مزاحم و نان خور اضافه نگاه کند و از نظر آوا منفور



داستان است. نویسنده با توجه به این‌که از واقعیتی تلخ در جامعه ما سخن می‌گوید و گاه به فساد در روابط می‌پردازد (که نمونه آن را در رابطه عمه و دوست پسرش می‌بینیم) می‌خواهم به آن اشاره کنم. آیا این اثر در زمره آثار رئال قرار می‌گیرد؟ یعنی دختری سیزده ساله، به راحتی مدرسه و زندگی‌اش را رها می‌کند و پس از چند مدت ماجراجویی و تصادف‌های جالب در زندگی‌اش، یک سرپناه و آشیانه گرم گیر می‌آورد؟ و حتی یک شب هم تنها نمی‌ماند و بدبختی نمی‌کشد و ما حقیقتاً شرایط بغرنج او را نمی‌بینیم؟! گویی هرگاه که او در شرایط بغرنج گیر می‌افتد، نویسنده به حالش ترخم می‌ورزد و با تصادفی او را نجات

می‌دهد و دریغ از یک فریب و یا یک مزاحمت! در پایان باید گفت «کتاب خوب» کتابی است که لذت خواندن را به خواننده ببخشد و چندروز یا چندساعت او را از جهان واقع جدا کند و به جهان قصه ببرد. مهم‌ترین نکته کتاب این‌که با خواندن آن، خواننده حرفه‌ای و هوشیار کاملاً متوجه زیرکی نویسنده خواهد شد که او از نهدی به صورت

در مینی‌بوس و خانه‌اش پناه می‌دهد و هیچ‌گاه سوء استفاده از آن دختر حتی به مخیله‌اش خطور نمی‌کند. بی‌زنی که دختری بی‌پناه را سرپرستی می‌کند و به او همچون نوه‌اش عشق می‌ورزد و برایش پول جمع می‌کند و هیچ‌گاه به فکر سوء استفاده از او نیست. ۵. واقع‌گرایی: نکته آخری است که

**مهم‌ترین نکته کتاب این
که با خواندن آن، خواننده
حرفه‌ای و هوشیار کاملاً
متوجه زیرکی نویسنده خواهد
شد که او از نهدی به صورت
منفی استفاده کرده است.**

منفی استفاده کرده، یعنی برخی به صورت مستقیم می‌گویند که فحش دادن، فرار از خانه و دزدی بد است، که این شیوه، کاملاً پس‌زنده است؛ اما برخی داستان‌شان را می‌نویسند و نتیجه و قضاوت را به خواننده وامی‌گذارند و لذت خواندن را به خواننده خواهند چشاند و این، هنری بس بزرگ است.